

۱. بداهت «اصل واقعیت»..... ۲
۲. «اصل تناقض» اساس سفسطه..... ۲
۳. پاسخ به سفسطه..... ۲
 - ۳/۱. اقرار به «هستی» هنگام به سخن درآمدن..... ۲
 - ۳/۲. اقرار به واقعیت ما و فکر ما هنگام بیان استدلال..... ۲
 - ۳/۳. ترتیب اثر دادن به موضوعات علت وجود واقعی در خارج..... ۳
 - ۳/۴. تعیین حد و مرز سفسطه..... ۳
 - ۳/۵. اقرار به وجود فکر تصویری و تصدیقی هنگام انکار صحت آن..... ۴
 - ۳/۶. اقرار به وجود خارج مطلق هنگام پذیرش علم نسبی..... ۴
 - ۳/۷. اقرار سوفسطایی به «هستی» فکر غیر از خارج..... ۴
 - ۳/۸. ثبات مفاهیم در ذهن شما، دلیل نبودن خاصیت مادی تغییر و تحول در فکر..... ۴
۴. تقسیم سوفسطایی به دو گروه از حیث عقل نظر و عقل عمل..... ۴
 - ۴/۱. تفاوت روش مواجهه با سوفسطایی عقل نظر و سوفسطایی عقل عمل..... ۵

عنوان کلی: —

۱. بداهت «اصل واقعیت»

هر یک از ماها که نگاهی بخود نموده و زندگانی خود را تحت نظر گرفته و سپس بطور قهقری به روزهای گذشته خود برگشته و تا آنجا که از روزهای زندگی و هستی خود در یاد دارد پیش برود خواهد دید که نخستین روزی که دیدگان خود را باز کرده و به تماشای زشت و زیبای این جهان پرداخته برای اولین بار خود بخود چیزهایی جهان خارج از خود دیده و کارهایی بحسب خواہش خود انجام داده البته در اینجا نباید فراموش کرد که در این تماشای خطاهائی نیز برمی‌خوریم که تحریجا علما و عملا با آنها مواجه شده‌ایم و اگر باز این عمل را تکرار کرده و در هر یک از اطوار گوناگون زندگی نظر خود را بیازماید همان خاطره بوی جلوه‌گر خواهد شد خارج از من جهانی هست که در وی کارهایی بحسب خواہش خود می‌کنم.

۲. «اصل تناقض» اساس سفسطه

اکنون با در نظر گرفتن این معلوم فطری (۱) در انسان اگر بشنویم که در جهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج از ما را یا اصل واقعیت را باور ندارند برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد خاصه آنکه اگر بما بگویند اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره‌گشائی از رازهای هستی گذرانیده‌اند و امثال برکلی (۲) و شوپنهاور (۳) در میان آنها دیده می‌شود. ولی اگر کمی بردباری پیش گرفته و به بیوگرافی‌شان سری زده و در تاریخچه زندگیشان تامل کنیم خواهیم دید که هیچکدام از آنان با سفسطه از مادر نژانیده و زبان با سفسطه باز نکرده و فطرت ادراک و اراده انسانی را گم نکرده هیچ نشده که در جای خنده بگیرد و در جای گریه بخندد و یا یکبار برای احساس مسموعات حس با صره را استعمال کند و بالعکس و یا در مورد خوردن بخوابد و بالعکس و یا برای سخن گفتن لب ببندد یا سخن پریشان بگوید بلکه آنان نیز عینا مانند ما ره آلیست با نظام مخصوصی که در زندگانی انسانی هست زندگی می‌کنند و چنانکه با ما در زندگی نوعی شرکت دارند در انجام دادن افعال نوعی و افعال ارادی نیز شرکت دارند و از همین جا می‌فهمیم که اینان در حقیقتی که در آغاز سخن تذکر دادیم و در همه معلوماتی که اصول اولیه (۴) این حقیقت را تشکیل می‌دهند با ما همدست و همدانستان بوده و نظیر ادراکات و افعال ساده اولیه ما را دارند.

آری هنگامی که پس از رشد و تمیز به صحنه تفکر و بحث وارد می‌شوند ایده آلیسم و سفسطه را پذیرفته و می‌گویند واقعیتی نیست و برخی از آنان چون می‌بینند که در همین یک جمله واقعیت‌های بسیاری را تصدیق نموده‌اند شکل جمله را تغییر داده و می‌گویند علم بواقعیت نداریم و برخی از آنان بیشتر دقیق شده و می‌بینند باز در همین سخن خودشان و علم خودشان فکر را تصدیق نموده‌اند لذا می‌گویند واقعیتی خارج از خودمان ما و فکر ما نداریم یعنی علم بواقعیت خارج از خودمان و فکر خودمان نداریم و جمعی گام فراتر نهاده و بجز خود و فکر خود همه چیز را منکر شده‌اند جز من و فکر من چیزی نمی‌دانم البته خطرناکتر از همه اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت حتی واقعیت خود را منکر بوده و بجز شک و تردید چیزی اظهار نمی‌دارند.

پس از اینجا روشن می‌شود که حقیقت سفسطه انکار علم ادراک مطابق با واقع است چنانکه ادله‌ای که از این طائفه نقل شده همه در کرو همین محور چرخیده و عموما بهمین نکته متکی می‌باشند و از این جا است که فلسفه می‌گوید اساس سفسطه مبنی بر اصل عدم تناقض است زیرا همه معلومات بحسب تحلیل باین قضیه متکی بوده و با تسلیم وی حقیقتی را انکار نمی‌توان کرد چنانکه با انکار وی حقیقتی را اثبات نمی‌توان کرد.

۳. پاسخ به سفسطه

۳/۱. اقرار به «هستی» هنگام به سخن درآمدن

و نیز با تذکر مقدمه‌ای که بیان کردیم روشن می‌شود که برای ابطال مذهب این طائفه اگر اطلاق مذهب به دعوی ایشان صحیح بوده باشد و نقض ادله‌شان راهمای بسیاری در دست داریم زیرا همینکه آنان به سخن درآمده و شروع به تفهیم و تفهم نمودند معلومات زیادی را بدون توجه تصدیق نموده‌اند متکلم هست مخاطب هست کلام هست دلالت هست اراده هست و بالاخره تاثیر هست علیت و معلولیت مطلق هست که هر یک از آنها در الزام ایشان و روشن کردن حق کافی است.

۳/۲. اقرار به واقعیت ما و فکر ما هنگام بیان استدلال

اینک برخی از شبهات ایده آلیسم ما هر چه دست بسوی واقعیت دراز می‌کنیم بجز ادراک فکر چیزی بدست ما نخواهد آمد پس بجز خودمان و فکر خودمان چیزی نداریم و بعبارت دیگر هر واقعیتی که به پندار خودمان اثبات کنیم در حقیقت اندیشه تازه‌ای در ما پیدا

می‌شود پس چگونه می‌توان گفت واقعیتهای خارج از خودمان و فکر خودمان داریم در صورتی که همین جمله خودش اندیشه و پنداری بیش نیست.

پاسخ چنانکه روشن است در ضمن شبهه واقعیتهای فی الجمله اثبات شده و آن واقعیت ما و فکر ما است که معلوم ما است و البته این سخن راست است چیزی که هست این است که کسی که این استدلال را ساخته تصور نموده است که اگر ما راستی واقعیتهای داشته باشیم در صورت تعلق علم بوی باید واجد واقعیت خود واقعیت بوده باشیم نه واجد علم بواقعیت و حال آنکه قضیه بعکس است و آنچه بدست ما می‌آید علم است نه معلوم واقعیت.

و این تصویری است خام زیرا اگر چه پیوسته علم دستگیر ما می‌شود نه معلوم ولی پیوسته علم با خاصه کاشفیت (۱) خود دستگیر می‌شود نه بی خاصه و گرنه علم نخواهد بود و کسی نیز مدعی نیست که ما با علم بخارج خود واقعیت خارج را واجد می‌باشیم نه علم را.

۳/۳. ترتیب اثر دادن به موضوعات علت وجود واقعیتهای خارج

شبهه ۲ حواس ما که قویترین وسایل علم بواقعیت خارج می‌باشند پیوسته خطا می‌کنند (۱) و همچنین وسایل و طرق دیگر غیر حواس گرفتار اغلاط زیاد هستند چنانکه دانشمندانی که با هر گونه وسایل تحریر از خطا خودشان را مجهز کرده‌اند از خطا مصون نمانده و یکی پس از دیگری از پای در آمده‌اند پس چگونه می‌توان بوجود واقعیتهای وثوق و اطمینان پیدا کرد.

پاسخ کسی (۲) نمی‌تواند مدعی شود که ما در جهان معلومات خطا و لغزش نداریم و یا هر چه می‌فهمیم راست و درست است و فلسفه نیز این دعوی را ندارد بلکه دعوی فلسفه اینست که ما واقعیتهای خارج از خودمان فی الجمله داریم و خود بخود فطرتا این واقعیت را اثبات می‌کنیم زیرا اگر اثبات نمی‌کردیم نسبت بموضوعات ترتیب اثر منظم نمی‌دادیم پیوسته پس از گرسنگی به خیال خوردن نمی‌افتادیم پیوسته پس از احساس خطر فرار نمی‌کردیم پیوسته پس از احساس نفع تمایل نمی‌نمودیم پیوسته و پیوسته با اینکه اندیشه خالی در دست خودمان و اثر خودمان می‌باشد و همه وقت می‌توانیم به دلخواه خودمان اندیشه‌هایی بکنیم.

شبهه ۳ اگر کاشفیت علم و فکر از خارج یک صفت واقعی بود و تنها اندیشه و پندار نبود هیچگاه تخلف نمی‌کرد و ما به این همه افکار پر از تناقض و معلومات پر از خطا گرفتار نمی‌شدیم زیرا تحقق خطا و غلط در واقعیت خارج از ما قابل تصور نیست چنانکه وجود ما و فکر ما هیچگاه نمی‌تواند غلط بوده باشد پس بجز ما و افکار ما چیزی را نمی‌توان اثبات کرد و کاشفیت علم از خارج پنداری بیش نیست.

پاسخ این شبهه نمی‌تواند غرض ایده آلیست را تأمین نموده و سفسطه را نتیجه بدهد تنها کاری که این شبهه می‌تواند انجام بدهد اینست که این پرسش را پیش می‌آورد که در صورتی که علم و ادراک ذاتا خاصه کاشفیت داشته و نشان دهنده می‌باشند باید هیچگاه خطا نکرده و پیوسته خارج از خود را نشان دهد پس این همه خطاها از کجا است و آیا خطای مطلقند یا نسبی و ما پاسخ این پرسش را در یک مقاله جداگانه مقاله چهارم خواهیم داد.

۳/۴. تعیین حد و مرز سفسطه

برمی‌گردیم به آغاز سخن چنانکه در آغاز سخن بیان نمودیم سخنان سوفسطی اگر چه به شکل انکار واقعیت چیده شده است ولی حقیقتا برای انکار وجود علم ادراک جازم مطابق با واقع سوق داده شده چه اگر انکار واقعیت را با تسلیم وجود علم فرض کنیم میدانیم چیزی نیست نتیجه‌اش اثبات علم به عدم واقعیت خواهد بود و این خود یک واقعیتهای است که اثبات می‌شود من علم خاصه کاشفیت علم از عدم واقع و با تسلیم خاصه کشف در این علم و ادراک خاصه کاشفیت را از سایر افراد علم سلب نمی‌توان کرد و این بیان چند نکته زیر را نتیجه می‌دهد.

نکته ۱ کسانی را که یک نحوه واقعیت خارج اثبات می‌کنند نباید در صفا ایده آلیستها قرار داده سوفسطی شمرد چنانکه ۱ بعضی واقعیت را از خواص اجسام بجز خواص هندسی نفی کرده و همه را ساخته ذهن می‌دانند چنانکه دکارت می‌گوید خواص هندسی اجسام موجود و خواص غیر هندسی که خواص ثانوی نامیده ماندرنگ و بوی و مزه و کیفیات دیگر موهوم و ساخته‌های ذهن می‌باشند.

۲ جمعی جسم و خواص جسم را انکار نموده و عالم را مجرد از ماده می‌دانند ۳ جمعی مکان را موهوم می‌دانند ۴ جمعی زمان را ۵ جمعی زمان و مکان را.

این عقاید اگر چه عموما بوجهی پایه می‌باشند و فلسفه پرده از روی آنها برداشته و بطلان هر یک را مانند آفتاب روشن نموده ولی چون ارباب این عقاید جهان با واقعیتهای را معتقدند نمی‌توان آنها را در میان سوفسطائیان و تیپ ضد علم نام برد (۱)

و همچنین عده دیگری را غیر از فلاسفه که از غیر طریق استدلال سیر می‌کنند نباید ایده آلیست شمرد و با همین ترازو سنجید مانند ۱ دسته‌ای از عرفا که راه وصول به حقایق را تنها کشف ذوقی معرفی کرده‌اند و روشن استدلال را منکرند.

۲ گروهی از اصحاب شرائع که معلومات صحیح را به معلوماتی که از طریق وحی آسمانی و ادیان انبیا و رسل اخذ می‌شود محدود می‌سازند همچنین طائفه دیگر از فلاسفه که عالم را بحسب روشن علمی از دو سنخ مختلف مادی و مجرد مؤلف دانسته و بحسب روشن علمی به تنزه از عالم مادی فانی و ارتقاء و انجذاب به عالم عقلی باقی دعوت می‌کنند چنانکه از امثال هرمس (۲) و بلیانس (۳) و فیثاغورث (۴) و افلاطون (۵) و افلوپین (۶) نقل کرده‌اند.

نباید اینان را منکر واقعیت شمرد و پدران ایده آلیسم نامید، زیرا اینان بحکم دانش و بینش دوستان حقیقت و شیفتگان واقعیت بوده و آرزوئی بجز تکمیل علم و عمل و خدمتگزاری انسانیت نداشته و پایه این کاخ با عظمت را گذاشته‌اند و زهی ناروا است که انسان با زبان و دهانی که از خون دل پدر و مادر خود درست کرده همینکه به سخن در آمد صلب پدر و رحم مادر را دشنام داده و ناسزا گوید اساسا دشنام و ناروا سرودن یک مرد ناقد و بحث عینا دعوی دانائی نمودن و گواه به نادانی آوردن است.

نکته ۲ دانشمندانی که فکر را مادی محض می‌دانند و با تغییرات مختلف ساخته مغز اثر فعل و انفعال جزء ماده و جزء مغز عکس العمل تاثیر خارج در اعصاب و نخاع تبدیل کمیت به کیفیت عکس برداری مغز از خارج ترشحات مغز تفسیر نموده و بالاخره اثر مادی ماده معرفی می‌کنند قول به اشباح در بحث وجود ذهنی از فلسفه باید در جرگه ایده آلیسم جای گیرند.

البته این عقیده تازگی نداشته از عهد باستان در کتب فلسفه ذکر شده و از گذشتگان مادیین و گروهی از غیر مادیین نقل شده است ولی امروزه میان دانشمندان مادی شهرت بسزائی کسب کرده و مقبولیت تامی بدست آورده است و البته سنخ بحثهای علمی شان نیز همین نظر را اقتضا می‌نماید (رجوع شود به نکته ۲ از خاتمه مقاله ۱ و بالاخره دانشمندان مادی امروزه روی سه اصل زیرین ۱ در جهان هستی جز ماده چیزی نیست ماده مساوی است با وجود. ۲ ماده در تحول و تکامل ذاتی است. ۳ همه اجزاء ماده در همدیگر مؤثرند. مجبور

شده اند فکر را مولود و زائیده ماده گرفته و در همه خواص و آثار همدوش ماده بشمارند و از این روی ناچار لباس ا کلیت ۲ دوام (۱۳۱) اطلاق (۲) از تن مفاهیم ذهنیه کنده شده و خط بطلان بدور منطق قدیم که بزم آرای این مفاهیم بوده کشیده شده و منطقی تازه بنام دیالکتیک پیدا شده و دست بکار گردیده است.

بمقتضای قواعد دیالکتیک ما هیچگاه نمی توانیم و نخواهیم توانست یک مفهوم کلی یا ثابت یا مطلق تصور کنیم و یا تصدیقی با این اوصاف داشته باشیم و هر تصور یا تصدیقی داشته باشیم متغیر و جزئی و نسبی خواهد بود زیرا طبق ناموس علیت و معلولیت فکر هر ادراک زائیده ماده بوده و نتیجه جبری تحولی است که در مجموعه پدر و مادرش پیدا شده است.

و خود همین پدیده دو لحظه در یک حال نمانده و هر لحظه تحولی تازه داشته و مبدل به پدیده های تازه تری یکی پس از دیگری می شود و بالاخره فکر که زائیده ماده دو پدیده مادی است یک پدیده سومی است که نه مساوی با اولی جزء مادی خارجی می تواند بشود و نه مساوی با دومی جزء مغز سخن ما در همین جمله آخری است و فعلاً در سخنان دیگر بحث نکرده و بجای دیگر موقوف می نمایم.

جمله ای که مضمونش اینست فکر زائیده جزء ماده و جزء مغز بوده و غیر از هر دو تا است آیا این سخن صریحاً نمی رساند که خود معلوم جزء ماده بفکر ما نمی آید و آنچه مظهر و متعلق فکر ما است غیر از واقعیت خارج است (۱) آنگاه این پرسش پیش می آید که در صورتی که واقعیت خارج هیچگاه بفکر وارد نمی شود ما از کجا فهمیدیم که واقعیت خارج هست و فکر ما زائیده وی می باشد و حال آنکه هر چه را در خارج فرض کنیم فکری است که غیر از خارج است پس آیا نتیجه جز این بدست می آید که ما هیچگاه راه بخارج نداریم یعنی علم بخارج نداریم و این سخن بعینه سخن ایده آلیست است.)

۳/۵. اقرار به وجود فکر تصویری و تصدیقی هنگام انکار صحت آن

دانشمندان دیالکتیک بما پاسخ میدهند (شما با روشن متافیزیک فکر کرده و سخن می گویند و در نتیجه مفاهیم را مطلق گرفته و بخطا می افتید پس اینکه می خواهید نفی علم بخارج مطلق را به گردن ما بگذارید نظر به اینکه اساساً خارج مطلق در ظرف علم موجود نیست ضرر بجائی نمی رساند و ما پیوسته بخارج علم نسبی داریم.)

ما در پاسخ می گوییم (اولاً در این پاسخ بوجود فکر تصویری و تصدیقی مطلق اعتراف نمودید زیرا وجود چنین فکری را در مغز ما قبول کرده و پس از آن صحتش را نفی نمودید صحت مطلق را نفی مطلق نمودید و گرنه صحت مطلق با نفی نسبی تقابل و تنافی ندارد.

۳/۶. اقرار به وجود خارج مطلق هنگام پذیرش علم نسبی

ثانیاً اگر دانشمند دیالکتیک راستی خارج را تعقل نسبی می کند باید هم خارج مطلق و هم تعقل مطلق را بپذیرد زیرا تعقل نسبی تعقلی است که نسبی است و وصف و موصوف غیر همدیگر می باشند اساساً چگونه امر نسبی را بی امر مطلق می توان تصور کرد.

۳/۷. اقرار سوفسطایی به «هستی» فکر غیر از خارج

ثالثاً ایده آلیسم که علم بواقعیت خارج را نفی می کرد مرادش همان علم مطلق بواقعیت خارج بود هر چه را که خارج تصور کنیم فکری است که غیر از خارج است بنا بر این به چه دلیل دانشمندان دیالکتیک با گروهی که هم عقیده خودشان می باشند بجنک برخاسته و سخنانشان را ابطال می نمایند.

۳/۸. ثبات مفاهیم در ذهن شما، دلیل نبودن خاصیت مادی تغییر و تحول در فکر

دانشمندان دیالکتیک دوباره پاسخ میدهند (واقعیت خارج چون در تحول دائمی است ثابت نیست و تغییر عین ذاتش می باشد و وصف و موصوف در وی یکی است اگر چه بحسب تعبیر از این مصداق با مجموع دو مفهوم حکایت می کنیم و آنگاه متافیزیک دو مفهوم مطلق می پندارد.)

ما در پاسخ این پاسخ نیز می گوییم (تغییر و تحول را در واقعیت ماده قبول داریم ولی فکر این خاصه را ندارد و همین سخن که شما می گویند این مفهوم در پندار شما مطلق و ثابت است دلیل ما است به مدعای خودمان)

۴. تقسیم سوفسطایی به دو گروه از حیث عقل نظر و عقل عمل

نکته چهارم (ایده آلیست حقیقی کسی است که مطلق واقعیات را نفی می کند که در معنای نفی مطلق است و اینان اگر چه بسیار کم و نایاب و شاید در این عصر مصداق نداشته باشد ولی دسته ای از قداما را تاریخ با این مسلک ضبط نموده است و در هر حال ایده آلیست سوفسطی بمعنی حقیقی کلمه اینانند.

با این همه ما نمی توانیم به اور کنیم که انسانی پیدا شود که دارای خلقت صحیح بوده و مانند سایر افراد انسان کارهای این نوع را انجام دهد و علوم و ادراکات که در سایر افراد نوع یافته می شود در وی یافته نشود هر یک از ماها با یک آزمایش دامنه دار هزاران فعل از خود دیده که از علوم مختلفه بعنوان واقع بینی نه بعنوان اندیشه سرچشمه می گیرد و هر فعل ارادی وی متکی به اراده و هر اراده متکی به علم می باشد و همچنین هر یک از ماها هزاران فرد از نوع خود با هزاران فعل دیده که همه آنها را با اراده و علم انجام می دهد و این علوم و افکار از خارج سرچشمه می گیرد البته واقع بینی علوم و افکار همه بیک نحونمی باشد چنانکه در مقاله های بعدی روشن خواهد شد

و از اینجا روشن می شود که ایده آلیست حقیقی یکی از دو کس خواهد بود.

۱ کسی که برخی از علوم و افکار نظری بوی مشتبه شود و در عین حال که یک سلسله علوم و افکار عملی و نظری که برای زندگی روزانه لازم می باشد در ذهنش محفوظ و منشاء اثر هستند بواسطه اختلافات و تناقضات که در افکار و انظار دانشمندان دیده و یا خطاهایی که از حواس خود مشاهده کرده معلومات محفوظه خود را بحساب نیاورده و از واقع بینی آنها غفلت ورزیده و فقط باشتباهات و تناقضات مزبور چسبیده و می گوید علوم و ادراکات ما از خارج کشف نمی کنند یعنی به چیزی علم نداریم.

۲ کسی که بدون پیش آمدن آفتهای ذهنی برای پاره ای از مقاصد فاسده و آزادی جستن از مقررات و اصول مسلمة اجتماعی این مسلک

را پیش گرفته است و در همه چیز تردید و حتی در تردید نیز تردید می‌کند در برابر هر حقیقت روشن و آشکاری مکابره می‌نماید

۴/۱. تفاوت روش مواجهه با سوفسطایی عقل نظر و سوفسطایی عقل عمل

و از این تقسیم روشن است که راه گفتگو با این دو دسته مختلف بوده و هر دسته طریق راهنمایی جداگانه دارد. اگر با ایده آلیست مشتبه مواجه شدیم باید با رویه معتدلی در وی انصاف را بجنب و جوش آورده بگوئیم مراد از واقع بینی این معنی نیست که ما هیچ خطا نمی‌کنیم ولی اگر هم هیچ راه به واقع نداشته باشیم کاری از پیش نمی‌رود و سپس یک سلسله علوم و ادراکات محفوظه خودش را به خودش ارائه داده و مقداری هم از اندیشه‌های غیر منظم اندیشه‌هایی که به دلخواه خود همه وقت میتواند بکند به پیشش آورده و تفاوت این دو دسته از اندیشه‌ها را عیناً بوی نشان داده تا متذکر شود که از ته دل به واقع معتقد بوده است در این صورت وی خواهد دید که ۱ گاهی گرسنه می‌شود و بدنبال آن غذا می‌خورد ۲ گاهی تصور غذا خوردن می‌کند و ملزم به غذا خوردن نیست. ۳ گاهی راستی گرسنه می‌شود و اندیشه غذا خوردن اقناعش نمی‌کند و در این سه فرض اندیشه‌ها و افکار وی یکسان نیستند بلکه برخی از آنها با واقع تماس دارد و برخی دیگر اندیشه بی پایه‌ای بیش نیست و بهمین ترتیب خواهد دید که پیوسته در امتداد جاده زندگی در پیش پای خود یک رشته افکار منظم قهری و یک رشته افکار غیر منظم دلبخواه دارد و اندیشه‌های منظم وی با واقع تماس دارند. ولی اگر با ایده آلیست مکابر روبرو شویم باید از رویه عقلانی خودمان استفاده کرده و با وی مانند یک آفت بی جان رفتار کنیم زیرا کسی که علم ندارد جماد است آتش که می‌سوزاند باید خاموش کرد و آب را که غرق می‌نماید باید خشک و نابود نمود و سنگی که رهگذر را گرفته باشد باید خرد کرده کنار ریخت و همچنین جانوران کشنده را باید کشت و حشرات موزیه را باید راند زیرا کاری که با طبع خود می‌کنند ناچار جائر می‌دانند و اگر چنانچه جائر است در مورد خودشان نیز جائر است.